

واحدهای جدید صنعتی و توسعه واحدهای موجود از ۱۷/۶۴۸ میلیون ریال در سال ۵۸ به ۴۹/۱۷۱ میلیون ریال در سال ۶۱ و سرمایه گذاری بر اساس پروانه بهره برداری از واحدهای جدید صنعتی و توسعه یافته از ۱۰/۸۴۷ — میلیون ریال در سال ۵۸ به ۱۹/۸۱۰ میلیون ریال در سال ۶۱ و تعداد پروانه های بهره برداری از واحدهای جدید صنعتی و توسعه واحدهای موجود از ۱۴۴ واحد در سال ۵۸ به ۸۳۴ واحد در سال ۶۱ - پرداختهای دولت از محل اعتبارات سرمایه گذاری ثابت جهت بخش صنعت و معدن از ۵۹۲/۹۰ - میلیون ریال در سال ۵۸ به ۱۳۲/۳۸۲ میلیون ریال در سال ۶۱ افزایش داشته است (بانک مرکزی) با توجه باینکه آهنگ رشد اقتصادی ایران بطور عمده به عواید نفت بستگی دارد، با توجه به آمارهای فوق الذکر که با پید همواره با شک و تردید بدان نگریست، رشد اقتصادی بویژه در صنعت - است انعکاس مکرر عواید فروش نفت و واردات قطعات مورد نیاز صنایع مونتاژ است که یکبار در محاسبه ارزش افزوده نفت و بار دیگر در بارگانی و صنعت خدمات و... به حساب رشد اقتصادی گذاشته می شود در صورتیکه هم ارزش افزوده معدن و هم صنعت بالاخص صنایع مونتاژ بطور عمده نصیب کشورهای امپریالیستی می گردد. از این راه و وابستگی به اقتصاد جهانی را عمیقتر و با زار داخلی را بصورت واسطه صنایع و کالاهای انحصارات امپریالیستی در می آورد، در عین حال این امر مانع از آن نیست که میزان اشتغال در این بخشها افزایش یابد.

از لحاظ تجارت خارجی نیز، تشدید وابستگی و سرازیر شدن کالاهای کشورهای امپریالیستی نه تنها کاهش نیافته است بلکه افزایش پیش - فوق العاده ای نیز برخوردار بوده است. بطور نمونه کل واردات کشور در سال ۵۵ به وزن (۱۳۸۳۵) تن به مبلغ (۹۰۱۷۶۱) میلیون ریال است. در سال ۵۹ که با شروع جنگ و کاهش نسبی درآمد صنعت توأم بود این مبلغ تا سطح (۷۷۶۸۴۱) میلیون ریال کاهش یافت اما در نتیجه افزایش درآمد نفت و توفیق نسبی رژیم در سرکوب سازمانهای انقلابی و تثبیت نسبی موقعیت خویش حجم واردات جهش و اربا لارفت بطوریکه در ماه اول سال ۶۱ به

۱۵۳۴۱۰۰۰) تن از لحاظ وزن و (۱/۰۸۶۲۶۳) ریال از لحاظ ارزش وطنی  
 یازده ماهه سال ۶۲ از لحاظ وزن به (۱۹۴۸۳۰۰۰) تن به ارزش (۱۵۴۲۴۱۲)  
 ریال افزایش یافت که با احتساب ماه اسفند وزن آن از مرز ۲ میلیون تن  
 نیز در می‌گذرد. این آمار که توسط مرکز آمار رژیم منتشر شده است شامل  
 کالاهای نظامی و واردات پنهانی از اسرائیل، آفریقای جنوبی و آمریکا  
 نمی‌گردد. قابل توجه است که طی همین مدت صادرات غیر نفتی کشور از  
 نهصد هزار تن در سال ۵۵ به ۲۳۳ هزار تن در سال ۶۲ کاهش یافته است.  
 می‌بینیم که سرمایه‌داری وابسته در پیوند ارگانیک و وابستگی عمیق به  
 سرمایه‌های امپریالیستی همچنان به تاراجگری خود ادامه می‌دهد. در  
 نتیجه انباشت سرمایه در دست گروه‌های اندک سرمایه‌داران و فئودال‌ها  
 خرابی اکثریت توده‌های زحمتکش با لایحه کارگران را تشدید می‌کند.  
 در روستاها نیز کم‌کم زندگی دهقانان در بستر روابط و مناسبات  
 سرمایه‌داری وابسته قرار می‌گیرد و تمامی عوامل پیش‌شمرده شده و اهرم‌های  
 غارت و چپاول دسترنج دهقانان و سایل و سیستم‌های تمرکز سرمایه ایجاد  
 و کمک به تاسیسات بزرگ مالکی همچنان ادامه یافته، این امر هر چند  
 که در سال‌های ۵۷ و ۵۸ تحت تاثیر قیام توده‌ای و معادله زمینها توسط  
 دهقانان کم‌زمین و کارگران کشاورزی تا حدودی متوقف شد اما بموازات  
 تثبیت نسبی حاکمیت ضد خلقی وطنی سرکوب جنبشهای دهقانی به همان  
 صورت سابق منتها به اشکال متفاوت نه تنها ادامه یافت بلکه به همان  
 طرحهای شهاخته و انقلاب سفید ساخت که از ملزومات رشد سرمایه‌داری وابسته  
 می‌باشد، ادامه داد. بی‌دلیل نیست که بعد از سال‌های ۵۷-۵۸ میزان  
 مهاجرت روستائیان خانه‌خواب شده به شهرها بعد دو سیمی پیدا کرده است  
 رژیم ضد انقلابی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با توسل به طرحهای  
 امپریالیستی و با اتکا به همان شیوه‌های کهنه شده در بازسازی سیستم  
 ضربه خورده و خدمت به آنها را تا امپریالیستی و سرمایه‌داران وابسته  
 داخلی با تمام توان کوشش نموده و تلاش می‌نماید تا هر چه دقیق‌تر آنرا با  
 ملزومات منافع سرمایه‌داری جهانی منطبق سازد. از جمله می‌توان از

شرکتهای سهامی زراعی، شرکتهای تعاونی و توسعه شرکتهای کشت و صنعت و اراضی بزرگ مالکی نام برد که یکی از اهرمهای غارتگری سرمایه داری وابسته در روستاهای کشور می باشد.

در سال ۵۵ تعداد شرکتهای تعاونی روستائی ۲۸۸۶ واحد با سرمایه (۶۹۶۲) میلیون ریال بود که در سال ۶۰ تعداد آنها به ۳۰۴۴ واحد با سرمایه (۱۳۱۰۲) میلیون ریال و وامهای پرداختی طی همین مدت از ۲۸۳۲۶ ریال به (۵۱۸۲۰) میلیون ریال افزایش یافت. در همین سالها سهم شرکتهای کشت و صنعت و واحدهای بزرگ کشاورزی از کل پرداختهای عمرانی کشور جهت توسعه کشاورزی از (۵۲۳۱) میلیون ریال در سال ۵۵ به (۸۲۵۶) میلیون ریال در سال ۶۰ افزایش یافته است. بدیهی است که این امر همچنان که در دوره رژیم سابق شاهد بودیم در کنار سایر تاثیرات مخرب خود در انباشت ثروت در دست تعداد اندک زمینداران و خانه خرابی و کوچ روستائیان تا شير مستقیم با زهم بیشتری گذاشته است. طی همین سالها رشد استفاده از ماشینهای کشاورزی نسبت به سالهای قبل از انقلاب خود نشان دهنده وجه دیگری از رشد و گسترش مناسبات کاپیتالیستی در اقتصاد کشاورزی است.

بطور نمونه :

۱- تراکتور برای کشاورزی از (۶۶۲۶) دستگاه در سال ۵۵ به (۱۳۶۱۸) در ۶۰

۲- گا و آهن " " ۵۸۳۱ " " ۱۳۳۳۹

۳- دیسک " " ۱۰۸۸ " " ۳۹۴۴

افزایش یافته است.

با یاد در نظر داشت که عمده این ماشین آلات توسط جهاد سازندگی روی اراضی بزرگ که توسط دهقانان صادره شده بود و بعدها از چنگ آنان خارج شده و در اختیار جهاد قرار گرفت، بکار گرفته شده است. در عین حال در کنار سایر موسسات سرمایه داری خود جهاد نیز در توزیع کود شیمیائی، نهال، سموم دفع آفات نباتی، علوفه، دام، طیور، اعطای وام، نقش مهمی

بازی می‌کنند مثلاً طی سال ۵۹ تا ۶۰ در کنار سایر مورتوزیع بذرسنگین و  
 سبک ۱۶۷۵۹ تن کسب کرده - ۲۹۹۸۶۳ (۱۳۶) تن سم ، ۷۴۲ تن سم مایع ،  
 ۲۴ ۹۹۲۹ لیتر ، تراکتور کمباین ۲۸۳۴ دستگاه ، موتور آب ۶۲۰۹ دستگاه  
 ماشین آلات و تیلر ۱۱۵۸۷ دستگاه ، پرداخت و ام - / ۱۰۸۵۳۰۵۲ ریال و  
 الی آخر . صد البته در کنار اقدامات فوق که بحثا به اهرم اعمال قدرت  
 و فشار و استثماری روستا ثیان بکار گرفته می‌شود و نما با نگرانی افزایش نقش  
 دولت در اقتصاد کشاورزی می‌باشد ، ارگانهای جمع آوری کمک به جبهه‌های  
 جنگ ، سرپا زگیری ، بسیج برای تظاهرات ، انتخابات ، شرکت در  
 کلاسهای ایدئولوژیک و انواع مختلف گروهها و دستجات ماورا خاکی از  
 دهقانان تشکیل شده و عمل می‌کند . جهاد سازندگی ضمن اینکه بحثا به دلال  
 کالاهای امپریالیستی و سرمایه‌داران وابسته داخلی بازار روستاها راه  
 روی کالاهای فوق می‌گشاید و از این طریق سودهای هنگفتی نصیب بورژوازی  
 کمپرادور و انحصارات غارتگر جهانی می‌آید از طرف دیگر دسترنج ناچیز  
 دهقانان را به بهانه‌های مختلف از جمله کمک به جبهه‌های جنگ و غیره از  
 چنگ آنها بدر آورده و با زهم بیشتر در اختیار ماشین جنگی در خدمت منافع  
 انحصارات جهانی و سرمایه داخلی قرار می‌دهد . جهاد سازندگی به عنوان  
 نماینده بلاواسطه سیستم سرمایه‌داری وابسته با در اختیار گرفتن اساسی-  
 ترین نیاز روستایی برای کشت و کار مثل منابع آب ، ماشین آلات ، بذر  
 کود (حتی وزارت کشاورزی نیز بدون در دست داشتن مجوز جهاد سازندگی ،  
 هیچگونه مکاناتی در اختیار دهقانان متوسط و غرده مالکان قرار نمی‌دهد)  
 و بحثا به ارگان سرکوب و جاسوس بلاواسطه ارگانهای دولتی از اعماق روستاها  
 آنها را مجبور می‌کند تا در کلاسهای ایدئولوژیک و نمازهای جمعه شرکت کنند  
 برای جبهه نیرو و بفرستند ، امکانات ناچیز خود را در اختیار آن بگذارند ،  
 در تظاهرات ارتجاعی و انتخابات و ... بدان طریق که مورد نظر آنها است  
 شرکت نمایند .

ادا به عملکرد سیستم سرمایه‌داری وابسته در اشکال مختلف آنرا  
 می‌توان در ادا به گسترش واردات کالاهای کشاورزی نیز مشاهده کرد .

جمع کل اراضی زیرکشت در سال

۸۴۴۵ تن	۱۵۴۰۰ هکتار	محصولات سالانه	۵۶
" ۹۱۶۵	" "	" "	۵۸
" ۸۳۲۴	" "	" "	۵۹

سطح کاشت زراعتهای عمده سالانه (گندم و ...)

۴۸۴۷ ۵۶

۵۱۷۱ ۵۸

۴۹۱۵ ۵۹

سطح کاشت زراعت سالانه جو

۱۴۴۷ ۵۶

۱۶۶۱ ۵۸

۱۴۶۶ ۵۹

تولید زراعتهای سالانه (گندم)

۳۸۹۶ ۵۶

۴۵۷۰ ۵۸

۳۷۳۳ ۵۹

هما نظیر که ملاحظه می شود در صدر شد زمینهای زیرکشت و افزایش محصول کشت و ریزی در سال ۵۸ که هنوز زمینهای معادله شده در دست دهقانان قرار داشته و اکثراً توسط خود دهقانان کشت و برداشت شده است نسبت به سالهای قبل از قیام و سال ۵۹ که دستاوردی قیام موردیورش رژیم قرار گرفت و دهقانان نیز با سرکوب مواجه شده زمینهای معادله شده بزور از چنگ آنها خارج گردید، افزایش یافته است، باید بر نظر داشت که این ارقام مبتنی بر مقداری است که دولت می توانسته بر آن نظارت داشته باشد یا اینکه را سا از دهقانان خریده باشد و گرنه طی همین سال ۵۸ با توجه به وضعیت عمومی جامعه، بیشتر محصولات در بازارهای آزاد بفروش می رفته است. این کاهش بواسطه شروع جنگ و چه بخاطر عملکرد سیستم سرمایه داری وابسته که با ورشکستگی کشت و ریزی و خانه خرابی روستائیان توأم است

مرتب روبه کاهش داشته است در صورتی که واردات همین کالا (گندم) از سال ۵۹ به بعد مرتب سیر صعودی طی کرده است. نگاهی به تغییرات موجودی سیلوهای گندم کشور خود مبین این واقعیت است: (واحد به تن)

موجودی اول سال	خرید داخلی	واردات رسیده از خارج
۴۳۶۲۳۴ ۵۵	۷۹۳۹۰۰	۸۳۰۲۸۹
۴۰۲۸۰۰ ۵۸	۸۳۰۱۱۴	۱۰۶۸۶۹۳
۲۶۹۸۰۰ ۵۹	۴۵۲۳۰۹	۱۷۸۷۱۵۲
۱۶۲۲۸۹ ۶۰	۸۷۳۹۳۶	۱۹۴۵۰۰۰

این رقم در سال ۶۲ به ۲/۵ الی ۳ میلیون تن در سال افزایش یافته است بدین ترتیب می بینیم که روند تشدید وابستگی عمیق و همه جا نبسته کشور در تمامی رشته های اقتصادی به انحارات امپریالیستی با شتابی حتی بیشتر از دوران قبل از قیام ره می پیماید. در نتیجه نه تنها فشار اقتصادی مالی و سیاسی بر توده های زحمتکش مردم بیش از پیش شدت یافته بلکه تجزیه طبقاتی و قشر بندی درون روستاها و شهرها را با زهم دامن زده وصف بندیها را از هم متمایز و متمایز تر می نماید.

برای روشن شدن دقیق تر فاصله طبقاتی، رفاه عمومی و وضعیت اقتصادی را در دو بخش مهم مورد بررسی قرار می دهیم که تقریباً وضعیت عمومی طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی فقیر متوسط و مرفه را تا حدودی در بر می گیرد و نیز تا اندازه ای وضعیت فلاکت بار اکثریت توده های زحمتکش مردم و همچنین قشر بندی وصف بندی طبقاتی را نیز با لایحه اقتصاد اجتماعی روشن تر می نماید.

طبق آمارهای موسسات دولتی جمع کل تعداد مستخدمین مشمول و غیر مشمول قانون استخدام کشوری (نه لشکری و غیره) در سال ۳۶۰ (بالغ بر ۱۱۹۵۳۳۹ نفر بوده که از این تعداد ۷۲٪ حقوق و مزایای از ۲۰ تا ۵۰۰۰۰ ریال، ۱۹٪ بین ۵۰ تا ۷۰۰۰۰۰ ریال و فقط ۹٪ بیش از ۷۰۰۰۰۰ ریال دریافت نموده اند. بر اساس آمارگیری از هزینه خانوار شهری توسط مرکز آمار ایران متوسط هزینه یک خانوار شهری ۴۵۴۶۲ ریال برآورد شده است

البته وقتی در اجزای این رقم مثلاً به هزینه مسکن مبلغ ۱۲۸۷۵ و هزینه تحصیل ۳۷۳ ریال برمی‌خوریم با توجه به واقعیات موجود، غیر واقعی بودن آن روشنتر می‌شود، امروزه در شهرهای بزرگ ایران حتی برای یک مجرد نیز یک اطاق به مبلغ فوق‌الاجاره نمی‌دهند. قیمت لوازم التحریر و کتب درسی، هزینه‌های آب و ذهاب، ثبت نام و غیره سرب‌ه‌فلک می‌کشد. قیمت گوشت، میوه، دارو، پارچه، برنج، حبوبات و غیره نیز بر همین منوال است ما یحتاج زندگی به دهها برابر نرخ رسمی فروخته می‌شود بدین ترتیب می‌بینیم بجز ۹٪ که اقشار مختلف خرده‌بورژوازی مرفه را تشکیل می‌دهند و از مزایا و حقوق نسبتاً بالا برخوردار بوده و بواسطه موقعیت شغلی و نزدیکی به رأس هرم دستگاه دولتی از راه‌های مختلف دیگری نیز کسب درآمد می‌کنند، تقریباً ۹۰٪ مستخدمین مشمول و غیر مشمول قانون استخدام کشوری شاغل در موسسات دولتی که اقشار مختلف خرده‌بورژوازی و طبقه کارگر را در بر می‌گیرد از لحاظ معیشت و رفاه عمومی در وضعیت دشواری به سربرده و زندگی توأم با فقری را سپری می‌کنند. این اقشار تازه تا حدودی از موقعیت ثابت شغلی و غیره برخوردارند. طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی شاغل در سایر بخشها به مراتب از وضعیت بدتری برخوردارند و همیشه با فقر و مسکنت و عدم تأمین شغلی، بیکاری و غیره مواجه هستند. طبقه برآورد همین ماخذ، متوسط مزد و حقوق بیش از ۵۰۰۰۰۰ کارگر شاغل در صنایع بزرگ (کارگاه‌های با بیش از ده کارکن) محوردوالی سه هزار تومان در نوسان است.

وضعیت دهقانان متوسط و کم‌زمین از این هم بدتر است. طبق برآورد مرکز آمار ایران سطح زیر کشت گندم به‌عنوان زراعت عمده در سال ۵۹ بالغ بر ۴۹۱۵ هکتار بوده است. معمول گندم طی همین سال ۳۷۳۳ تن شده، از هر هکتار زمین بطور متوسط ۷۶۰ کیلوگرم گندم برداشت شده است.

دهقانان از زمینی کمتر از چهار هکتار استفاده می‌کنند (فرخی‌ساز کارشناس وزارت کشاورزی، میزگرد گیهان اردیبهشت ۶۳). یا بر طبق آمارهایی که قبلاً ذکر کردیم اگر متوسط زمین تحت مالکیت دهقانان متوسط

خرده‌پا و فقیر را همان چهار رهکتار در نظر بگیریم، با توجه با اینکه گندم زراعت عمده را تشکیل می‌دهد از چهار رهکتار زمین تقریباً سه تن گندم عا پیدا می‌شود که طبق گزارش مرکز آمار ایران از قرار هر کیلوگرم ۲۲ ریال بدون محاسبه هزینه ۶۹۰۰۰/- ریال در آمد سالانه عاید دهقان متوسط الحال می‌گردد. که یکسال تمام خود و خانواده‌اش روی آن کار کرده‌اند، متوسط هزینه خوراکی و غیر خوراکی ماهانه یک خانوار روستائی بر حسب ارقام عمده مصرف در سال ۵۸ % ۲۴۰۳۶/۳ ریال برآورد شده است، در صورتی که هزینه کاشت از قبیل آب، بذر، کود، نیروی انسانی و غیره را در نظر بگیریم، تورم و افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها را به حساب نیاوریم و بفرض حال برآورد متوسط هزینه توسط ارگانهای دولتی فوق را نیز صحیح بدانیم، جمع متوسط هزینه زندگی یک خانوار روستائی بالغ بر ۲۸۸۰۰۰ ریال در سال می‌شود. حال دهقانان زحمتکش چگونه و از چه راه و به چه صورت قادرند فاصله عمیق موجود بین درآمد و هزینه زندگی خویش را پر کنند؟ گمان می‌رود که عمق فاجعه برای هر خواننده‌ای روشن باشد.

گذشته از همه مصائب ناشی از فقر و محرومیت توده‌های مردم، بیسوادی اعتیاد، گسترش فحشا، رشوه‌خواری، دزدی و سایر مفاسد اجتماعی، رواج فرهنگ و اخلاقیات منحط نظام سرمایه‌داری و وابسته و سرکوب و از میان بردن فرهنگ، موسیقی، سنن و آداب و رسوم ملی و مترقی میهن ما نیز از دیگر تاثیرات مخرب نظام موجود سرمایه‌داری و وابسته است که بعد از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی از ابعاد وحشتناکی برخوردار شده است.

نظام سرمایه‌داری و وابسته ایران که مبین ستم مپریالیستی در کشور ما است در پی سیاست حفظ و در اختیار داشتن بازارهای داخلی و مناسبت شروت ملی، با هرگونه آزادی ملی، فرهنگی و سیاسی خلقهای تحت ستم ایران دشمنی آشفتنی ناپذیر دارد. از این رو اعمال بیرحمانه ستم ملی بر خلقهای آذربایجان، کردستان، ترکمن صحرا و خلق بلوچ و عرب روبریز شدت می‌یابد و خلقهای زحمتکش ساکن این مناطق بموازات تحمل همه‌گونه

غارت و استثمای روسرکوب و خفقان ، از ستم ملی نیزرنج می‌برند و خواست آنها مبنی بر رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ، همواره مورد پیورش و سرکوب ددمنشان رژیم‌های ارتجاعی و ضدانقلابی وقت قرار داشته و بعد از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی از ابعاد بسیار هم وسیعتری برخوردار شده است . بدین ترتیب ادا ماهه غارتگری و ستم و استثمای ربهیرحمانه خلق‌های زحمتکش ایران توسط امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته تها ده‌ای موجود را روز بروز تشدید می‌نماید .

دهقانان زحمتکش که همواره بطور مستقیم و از طریق مبادلانای برابری و غیره مورد استثمای شدید قرار دارند روزانه گروه‌گروه در پی کسب حداکثر معاش فقیرانه خویش ، از زمین و خانه و زندگی خود دست شسته و آوار شهرها می‌گردند و در بدترین شرایط ممکن به کار مزدوری در راهها ، ساختن آنها معادن کارخانه‌ها ، مزارع ، بنا دروسایر موسسات سرمایه‌داری می‌پردازند و با کوله‌باری از درد ورنج و بدون امید به آینده خویش به شغل‌های کاذب روی می‌آورند ، با غیرانسانی‌ترین شرایط مورد استثمای قرار می‌گیرند . به خیل میلیون‌ها خانه‌بدوش اضافه‌گشته و در شرایط سخت و رقت‌باری درون حلبی‌آبادها ، زاغه‌ها ، کپرها ، بیفوله‌ها و گودها با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند . فقر ، خانه‌خوابی ، بیهروزی ، بیکاری ، بی‌ممکنی ، سرکوب و جنگ و کشتار دام‌نگیر طبقه کارگر و توده‌های متوسط و فقیر خرده — بورژوازی و بطور کلی زحمتکشان شهر و روستا می‌شود . فاصله بین اغنیای فقرا عمیق تر می‌گردد ، صف‌بندیها متما یز تر و تها ده‌ای آشتی‌نا پذیر طبقاتی رشد یافته و با زهم تشدید می‌گردد . اینها همه نشان‌دهنده روند رو به گسترش و تعمیق وابستگی اقتصادی و سیاسی کشور به انحایات امپریالیستی و همچنین سلطه نظام سرمایه‌داری وابسته و مناسبات ناشی از آن در جامعه می‌باشد . قبل از قیام ۵۷ روابط و مناسبات سرمایه‌داری وابسته بر عین روبه پیشرفت و توسعه و تعمیم بود . این رشد که با بروز بحران اولیه وطنی سالهای انقلابی ۵۷ و ۵۸ تا حدودی کند شده بود ، بعد از آن با توجه به ستم سرکوبگرانه حاکم از حرکت با زهم سربعتری برخوردار می‌باشد که تاثیر

بلاواسطه خود را در تمام شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برجای می‌گذارد. روند دیالکتیکی این پروسه و عملکرد تضادهای درون آن هر چند در توازن نیروها از لحاظ سیاسی تغییراتی چند بوجود آورده معذالک بدلیل باجراحی وادامه سیستم سرمایه‌داری وابسته، صف بندی طبقاتی درون جامعه (علیرغم برخی تغییرات کمی و کیفی) دارای همان مشخصات سابق الذکر است. با این حال بنا به ضرورت امر یکبار دیگر به جمع بندی کوتاهی از آن اشاره می‌کنیم.

الف - نظام حاکم بر ایران کماکان نظام سرمایه‌داری وابسته است که در آن تولید سرمایه‌داری شیوه مطلق را تشکیل می‌دهد، سرمایه‌داری ایران در وابستگی همه جانبه (منعتی، کشاورزی، تجاری، مالی...) و در پیوند ارگانیک با سرمایه‌داری جهانی سرمایه‌داری از سرمایه‌انحصاری بین‌المللی است و سلطه همه جانبه سرمایه‌انحصاری بین‌المللی (امپریالیستها) در ایران به سرکردگی امپریالیسم آمریکا است که به پیش برده می‌شود.

ب - بورژوازی وابسته ایران (سرمایه‌داری دولتی، بوروکراتیک، علیرغم ضرباتی که در جریان قیام بهمن متحمل شد سرعت خود را با زسای نموده و در سالهای اخیر با دراختیار گرفتن نهادها در موسسات عظیم سرمایه‌داری نظیر بنیاد مستضعفان، اوقاف، جهادها، موسسات اقتصادی و مالی دیگر، قدرت اقتصادی خود را بیش از پیش افزایش داده از جمله عناصـر زیادی در بین وگلاووزرا، روسای ادارات، ارگانهای سرکوب، زندانها فرماندهای سپاه، امامان جمعه، روسای کمیته‌ها، دادگاهها، شکنجه‌گران، مسئولین بسیج و... هستند که در عین حال جزوسها مدارا شرکتها، کارخانه‌ها، صاحبان حجره‌ها، تجارتخانه‌ها، موسسات خدماتی، توزیع و سایر موسسات اقتصادی می‌باشند که با لایحه با ادامه جنگ و زدوبند با مقامات دولتی، محافل بانکی و انحصارات امپریالیستی به میلیاردها ریال سود خالص دست می‌یابند). سرمایه‌داری خصوصی، صاحبان صنایع تجار، بازرگانان، پیمانکاران، معدنکاران، زمینداران بزرگ و

و بقایای عینا صرفنودالی که مجموعا در اتحادیه امپریالیستیها به سرگردگی امپریالیسم آمریکا است که تمام شریانهای اقتصادی و قدرت دولتی را در اختیار گرفته و در پیوندی غیرقابل گسست با سرمایه داری جهانی، منافع غارتگرانه خود را بنفع انحصارات امپریالیستی و بزیان اقتصاد ملی و منافع توده های زحمتکش جامعه به پیش می برند.

اینها در مجموع طبقات ضدانقلابی و ارتجاعی حاکم را تشکیل می دهند و برای ادا مه استمواتشما رتوده های زحمتکش مردم و غارت منابع ثروت ملی خواهان ادا مه حکومت بشیوه دیکتاتور و سرکوب ددمنشانه جنبشهای توده ای می باشند. این امر برای ادا مه سلطه استشما رگرا نه، استمگرانه و غارتگرانه آنها در این دوران ضرورتی است انکارنا پذیر.

پ - هیئت حاکمه ضدانقلابی جمهوری اسلامی با تمام متعلقات خویش به طبقات فوق متکی است و از درون آن بپا خواسته و روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته را تشکیل می دهد.

هیئت حاکمه با در اختیار گرفتن ماشین دولتی و ارگانهای سرکوب سابق و با ایجاد و توسعه سازمانها و نهادهای سرکوبگر و ضد خلقی جدید، با اعمال فاشیستی ترین شیوه های سرکوب خلق، با سازی نظام ضربه خورده سرمایه داری وابسته را در پیش گرفته و خدمت به سرمایه داران زمینداران و امپریالیستهای حامی آنان را هدف خود قرار داده است و در این راه از انواع شیوه های بورژوازی و قرون وسطائی، فریب، نیرنگ، تحمیق توده ها، و اعمال دیکتاتور و عریان سودجسته، عمیقا در خدمت سرمایه داران، زمینداران و انحصارات امپریالیستی قرار داشته و هم اکنون حکومتی است وابسته به طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم و فقط خادمان بورژوازی و عوام فریبان هستند که خواستار به فراموشی سپردن این جنبه از خصوصیات اصلی هیئت حاکمه کنونی می باشند.

- در مقابل طبقات ضدانقلابی و ارتجاعی فوق، طبقه کارگر و دهقانان و اقشار وسیع خرده بورژوازی شهر و روستا قرار دارند که هر کدام به نسبت وضعیت اقتصادی و اجتماعی خویش از طریق نظام موجود، زیر استعمار،

ستم و سرکوب مداوم بوده و با آن به مبارزه برمی‌خیزند.

طبقه کارگران تنها طبقه‌ای است که هیچگونه منافع واقعی در داد و ستد سرمایه‌داری و وابسته و حفظ مالکیت عمومی بر وسایل تولید ندارد، سرمایه‌داری و وابسته و مناسبات ناشی از آن بیش از همه کارگران را مورد استثمار قرار می‌دهد. همچنین طبقه کارگران ایران بنا بر وضعیت اقتصادی اجتماعی و موقعیت طبقاتی خویش، بیش از سایر اقشار و طبقات خلقی، سرمایه‌داری و استثمار ناشی از سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری وابسته را لمس و درک می‌کند و با آن به مبارزه برمی‌خیزد. از این رو طبقه کارگران ایران کماکان عمده‌ترین نیروی بالقوه و واقعا انقلابی ایران را تشکیل می‌دهد در این مرحله اقشار و طبقات زیر با طبقه کارگران دارای منافع مشترک بوده و متحد طبیعی آن بشمار می‌روند:

۱- نیمه پرولتاریای شهر و روستا

۲- دهقانان کم‌زمین و خرده‌پا که اکثریت خرده مالکین روستا را

تشکیل می‌دهند.

۳- سایر اقشار وسیع خرده‌بورژوازی فقیر و متوسط شهر و روستا نظیر

تولیدکنندگان، فروشندگان، دستفروشان، بازرگانان، اصناف و دکانداران خرده، بنگاه‌داران، رانندگان، معماران، بناها، صاحبان موسسات کوچک، متخصصین فنی، اقشار متوسط و پائین صاحبان مشاغل آزاد نظیر وکلا، نویسندگان، هنرمندان، پزشکان، مهندسان، اقشار مختلف روشنفکران، کارمندان متوسط و دون پایه موسسات خصوصی و دولتی، بیش از نود درصد مستخدمین مشمول و غیر مشمول قانون استخدام کشوری که حقوق و مزایای کمیتر از هفت هزار تومان در ماه دریافت می‌دارند کارمندان، افسران و درجه‌داران جزء ارتش... در حدود شانزده میلیون نفر افراد غیر فعال از لحاظ اقتصادی که شامل محصلین، دانشجویان زنان خانه‌دار و افراد مسن که در طبقه خرده‌بورژوازی قرار داشته و هم‌اکنون بنا بر دلایل متعدد اکثریت قاطع آنها با لایحه قشردانشجو و محصل و خانه‌دارها در شمار نیروهای انقلابی قرار دارند.

ت. اقشار بینا بینی : اقشار مختلف خرده بورژوازی مرفه شهر و روستا (سنتی و مدرن) بر اساس موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود کما کسان اقشار متزلزل ، مردد ، وسازشکار و خلاصه تمام اقشار بینا بینی جا مع را تشکیل می دهند

توضیح مختصرا اینکه ، هر چند بخشی از این اقشار با لایحه اقشار سنتی آن ، بعد از قیام از موقعیت سیاسی و اقتصادی مهمی برخوردار شدند اما این بدان مفهوم نیست که ما فرض کنیم ، پس در این صورت دیگر این نیرو زایل شده و بطور کلی استحاله یافته و یا اینکه خرده بورژوازی مرفه چون در جریان قیام و بعد از آن نقش مهمی در فریب افکار عمومی ، انحراف جنبش سرکوب و به شکست کشاندن آن بعهده داشته و با بورژوازی و امپریالیستها سازش نموده ، بنا بر این بالکل در جبهه ضد انقلاب قرار گرفته و منافع او با منافع سرمایه داری وابسته و انحصارات امپریالیستی هیچگونه تضاد و تناقضی ندارد در صورتیکه اقشار و طبقات اجتماعی نیز مثل هر پدیده دیگری همواره در حال تجزیه و زایش و افزایش و بطور کلی در حال تغییر و تحول هستند. در جریان این پروسه تجزیه و ترکیب صورت می گیرد. عناصر اقشار مختلف بنا بر نقش جدیدی که پیدا می کنند و سهمی که از تولید می برند و غیره جا بجا می شوند. اما تا وقتی که تغییرات کیفی در فرماسیون خاصی که این پروسه در آن جریان دارد صورت نگرفته و جای خود را به فرماسیون جدیدی نسپرد ، این پدیده نیز در عین تغییر و تحولات و تجزیه و ترکیب مداوم به زندگی خود ادامه می دهد و اثر اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی خود را نیز بر جا مع بجای می گذارد. مثلا بعد از قیام عناصر زیادی از خرده بورژوازی مرفه سنتی بواسطه موقعیت سیاسی وایدئولوژیک یا خود به مقامات دولتی ارتقا یافتند و یا در موقعیتی قرار گرفتند که به واسطه آن امکان زد و بند با مقامات و دولتی ، استفاده از بودجه و منابع مالی ، اقتصادی ، تجاری و غیره را پیدا نمودند. در نتیجه بخشی از این اقشار (با لایحه آنها) که از یک طرف با بازاریا بطور سنتی پیوند داشتند و از طرف دیگر ارگانهای سرکوبی نظیر بسیج محلات ، کمیته ها ، زندانها ، دوایر

سیاسی ایدئولوژیک را در دست گرفتند) با استفاده از این امکانات در مدت کوتاهی وی با بقول معروف یکشنبه صاحب میلیونها شدند. در نتیجه روز بروز خود را به راس هرم اقتمادی نزدیکتر نموده و بتدریج منافع آنها با منافع بورژوازی کمپرادور و انحصارات امپریالیستی انطباق یافت و کم کم از حالت خرده بورژوازی مرفه بدرآمده و به بورژوازی استحاله یافته و خود جزو مدیران، شرکا، سهامداران شرکتها، تجارتخانهها، کارخانهها و حجرهها شدند. در عین حال اقشار دیگری از خرده بورژوازی متوسط و گاه پائین نیز در ارتباط اقتصادی، ایدئولوژیک و سنتی... با اقشار خرده بورژوازی مرفه فوق الذکر بتدریج تجزیه شده به طیف خرده بورژوازی مرفه پیوستند و جای خالی آنها را پر نمودند.

در جریان روند عمومی اوضاع و در نتیجه اقدامات پیوستگی و وابستگی عمیق و روز افزون به انحصارات امپریالیستی در نتیجه اقدامات استثماری و غارت توسط انحصارات جهانی و سرمایه داری داخلی و در نتیجه انباشت سرمایه در دست گروههای اندک، باعث شده است تا این اقشار نیز کماکان زیر فشار اقتصادی قرار گیرند و علیرغم پیوندهای ایدئولوژیک، سنتی، سیاسی با دستگاه رهبری رژیم، با آن از در مخالفت درآیند و با حفظ موضع متزلزل و روحیه سازشکارانه و فرهنگ ارتجاعی، به موضع اپوزیسیون درغلطند، که نمایندگان سیاسی آنها را می توان در جناحهای مختلف روحانیت در اپوزیسیون و سایر احزاب و دستجات مذهبی، سیاسی مشاهده کرد.

این امر در مورد اقشار مختلف خرده بورژوازی مرفه (مدرن) نیز صدق میکند که گذشته از شرایط مادی، مسائل روبناشی نظیر گرایش به فرهنگ امپریالیستی، آزادیهای بورژوازی، نیز بدان اضافه میشود و در شرایط کنونی آنها را به موضع اپوزیسیون می رانند که امروزه نمایندگان سیاسی خود را در احزاب فدا انقلابی، سلطنت طلب، بختیاری، عناصر و گروههای باقیمانده از جبهه ملی، نهضت آزادی (که هم اکنون رل اپوزیسیون را بازی می کنند و تا حدودی از پشتیبانی اقشار مختلف خرده بورژوازی نیز برخوردار است) می یابند.

تفادهائی که در جا معه موجودند و عمل می‌کنند از جمله عبارت است از:

- ۱- تفادبین کاروسرما به
- ۲- تفادبین خلق (کارگران ، نیمه‌پرولتاریای شهر و روستا ، دهقانان کم‌زمین و متوسط الحال و سایر اقشار مختلف خریده‌بورژوازی فقیرو متوسط شهر و روستا ) و طبقات ضدانقلابی حاکم (سرما به داران بزرگ مالکان و امپریالیستها )
- ۳- تفادبین عناصروبقایای فئودالی با بورژوازی
- ۴- تفادبین بورژوازی ده و دهقانان متوسط و کم‌زمین
- ۵- تفادبین خلقهای تحت ستم و دولت مرکزی
- ۶- تفادبین سرما به داری دولتی بوروکراتیک از یکسو و سرما به های بزرگ خصوصی از سوی دیگر
- ۷- تفادبین باندها و گروههای مختلف هیئت حاکمه
- ۸- تفادبین سرما به های بزرگ داخلی و گروههای انحصارات خارجی
- ۹- تفادبین انحصارات امپریالیستی برای کسب موقعیت و منافع برتر
- ۱۰- تفادبین مناسبات سرما به داری و سیستم بوروکراتیک و مذهبی حاکم
- ۱۱- با لایحه تفادبین اردوگاه‌کشورهای امپریالیستی که خواهان حفظ سلطه و توسعه نفوذ اقتصادی - سیاسی و نظامی و به بند کشیدن توده‌های محروم و سرکوب جنبشهای توده‌ای می‌باشند و اردوگاه‌کشورهای سوسیالیستی که متحد طبقه‌های جنبشهای توده‌ای بشمار می‌روند .

این تضادها و تضادهای بیشمار دیگری هستند که در تکامل و تغییر و تحولات جامعه اثر می‌گذارند. در میان سلسله تضادهای فوق، عمده‌ترین تضاد در شرایط کنونی، تضاد بین کارگران و متحدین آن، با سرمایه‌انحصاری بین‌المللی و سرمایه‌داری وابسته داخلی میباشد که در جریان حل آن راه برای حل تضاد اساسی یعنی تضاد کار و سرمایه هموار خواهد شد. چنین است سیمای عمومی (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) جامعه ما این جمع‌بندی‌نشان می‌دهد که علیرغم فاصله نسبتاً زیاد (۷۵-۸۰) ساله نخستین انقلاب دمکراتیک ایران تا کنون که مراحل مختلفی را طی کرده است انقلاب ایران هنوز یک انقلاب دمکراتیک، توده‌ای است. بدیهی است که تنها گفتن اینکه انقلاب ایران، انقلاب دمکراتیک توده‌ای است، کافی نیست بلکه باید "مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح و پیگیر و قطعی تعریف شود (۱۳۷). ما در صفحات قبل صراحتاً با این مسأله اشاره کردیم. مضمون واقعی انقلاب طبقات شرکت‌کننده در آن، نیروی این طبقات، جهت اصلی ضربت و... نسبت به مراحل مختلف، انقلاب دمکراتیک (دوران مشروطیت)، جنبشهای مسلحانه توده‌ای دوران دوم مشروطیت و اوایل سلطنت رضاخان، جنبش بعد از جنگ جهانی دوم ۲۲ - ۱۳۲۰ و سرانجام جنبش توده‌ای ۵۷-۵۶ که به قیام بهمن ماه منجر شد به نسبت تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و تحولات بین‌المللی متفاوت است. لذا برای اینکه تفاوت خلعت دمکراتیک انقلاب در مراحل مختلف تکامل تاریخی جامعه روشن‌تر شود اشاره مختصر به چند نمونه از انقلابات دمکراتیک طراز کهن و نوین و مقایسه آن با مراحل مختلف جنبش دمکراتیک ایران ضروری می‌باشد.

بطور اجمالی دمکراسی عبارت است از حکومت خلق، اما این نیز روشن است که بدون توجه کامل به مفهوم طبقاتی خلق و حکومت، مضمون واقعی دمکراسی که از آن صحبت می‌شود نمی‌تواند روشن باشد. از این رو وقتی گفته می‌شود مرحله انقلاب ما دمکراتیک است، بایستی مضمون و به عبارت دیگر خلعتی که به این انقلاب جنبه دمکراتیک می‌بخشد، روشن

شود. مفهوم خلق یک مفهوم مشخص است که در مراحل مختلف تکامل تاریخی جامعه به نیروهای مشخصی اطلاق می‌گردد. بنا براین بموازات تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی جامعه مضمون آن نیز تغییر می‌یابد، با لایحه درک این موضوع وقتی اهمیت می‌یابد که به این امر توجه کنیم که هر نوع دمکراسی لاجرم دیکتاتوری است، هر حکومت، هر چند دمکراتیک ترین آن (مثلاً دمکراتیک خلق) نیز خود یک نوع دیکتاتوری است "حرف بر سر این است که دمکراسی چه طبقاتی و برای چه طبقاتی و دیکتاتوری چه کمپانی علیه چه طبقاتی" (۱۳۸). "بطور کلی تاریخ دو نوع دمکراسی می‌شناسد، دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتری" در استبداد دفاکودالیسی، دیکتاتوری به بورژوازی، دهقانان و پیشه‌وران، کارگران و سایر طبقات اجتماعی اعمال می‌شود. دمکراسی بورژوازی بانفی استبداد دفاکودالیسی هر چند بطور صوری حق مساوی همانسانها را به رسمیت می‌شناسد اما در عمل اقلیت ناچیزی از ثروتمندان با اتکا به بوروکراسی، ارتش و ارگانهای سرکوب، به اکثریت زحمتکشان حکومت می‌کند. لذا دمکراسی بورژوازی، دمکراسی اقلیت ثروتمندان است، "دمکراسی بورژوازی، محدود، مزر و مفلوط است. دمکراسی ثروتمندان و فریب‌پذیران است" (۱۳۹).

دمکراسی بورژوازی همواره محدود به این است که منافع اوتاجه حد او را در شکستن استبداد دفاکودالی و مناسبات ناشی از آن به پیش خواهد راند، او فقط در محدوده شکستن استبداد دفاکودالی است که علاقمند است دمکراسی است و گرنه به محض کسب حاکمیت سیاسی به دیکتاتوری می‌پردازد و تمامی ملاحظات تاریخی را به کناری می‌گذارد.

اما دمکراسی پرولتری که عالیترین شکل دمکراسی برای اکثریت خلق و دیکتاتوری برای اقلیت است شمارگران و سرکوبگران خلق است، خود نیز پیدا است که یک نوع دیکتاتوری است، دیکتاتوری بخاطر اینکه مثل سایر طبقات مقاومت طبقاتی را که سرنگون کرده و بجای او نشسته است درهم می‌شکند. دمکراسی کامل است بخاطر اینکه برعکس سایر طبقات قلع و قمع اقلیت است شمارگران را به پیش می‌برد و در حالیکه دمکراسی برای اکثریت زحمتکشان است، دیکتاتوری پرولتاریا وسیله اعمال است شمار

نیست بلکه وسیله پایان دادن به آن است. راه پایان بخشیدن به اختلافات طبقاتی و تمام آن روابط تولیدی است که موجب اختلافات طبقاتی می شود و وسیله لغو همه آن روابط اجتماعی است که از این مناسبات تولیدی نشأت می گیرد و عامل دگرگون سازی آن اندیشه‌هایی است که زائیده این روابط اجتماعی است. (۱۴۰)

دیکتاتوری پرولتاریا بخاطر این که با اقدام اول، تمام وسایل تولید را به تملک جمع درمی آورد و بدلیل این که حکومت اکثریت است دیگر دولت به معنای خاص کلمه نیست، دولتی است در حال زوال، مارکس در "تکامل سوسیالیسم از تخیل تا علم" می نویسد: "پرولتاریا قدرت دولتی را بدست می آورد، وسایل تولید را ابتدا تبدیل به مالکیت دولتی می کند ولی با این عمل، انحلال خودبخود پرولتاریا، انحلال همه تهاذهای طبقاتی و تفاهای طبقاتی و دولت بعثا به دولت را نیز انجام می دهد..."

"با این مقدمات دولت مظهر تمام می جامعه می شود، ولی از این طریق او عملاً مظهر تمام می جامعه می شود که خود را نیز زائید می سازد... اولین اقدامی که دولت بواسطه آن بعثا به مظهر همه جامعه ظاهر می شود، تصرف وسایل تولید بنا بر جامعه، در عین حال آخرین اقدام او بعثا به دولت است. دخالت نیروهای دولتی در مناسبات اجتماعی در زمینهای بعد از زمینهای دیگر زائید و بخودی خود زایل می شود، جای حکومت بر اشخاص را، اداره امور و مدیریت روندهای تولیدی می گیرد" (۱۴۱)، "دیکتاتوری پرولتاریا مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم، از دولت بورژوازی به مرحله انهدام تمام منازمات اجتماعی متکی به دولت است" (۱۴۲).

بدین ترتیب بعد از دمکراسی بورژوازی، دمکراسی پرولتاریا کما ملترین در عین حال آخرین شکل دمکراسی است که بعد از زوال آن که همراه با زوال دولت صورت می گیرد دیگر دمکراسی هم زوال یافته و بخودی خود زایل می گردد، اما دمکراسی پرولتاری خود محصول انقلاب سوسیالیستی است که هدف بلاواسطه پرولتاریا را در کشورهای پیشرفته سرمایه داری تشکیل میدهد.

در جوامع تحت سلطه در این دوران و در پرتو شرایط تاریخی نوین

بین دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتری ، دمکراسی توده‌ای یا به عبارت دیگر دیکتاتوری دمکراتیک قرار دارد ، در عین حال که محصل انقلاب دمکراتیک است و نه سوسیالیستی ، اما از نوع انقلابات دمکراتیک طراز نوین است که به برقراری دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان و اقشار متوسط و فقیر خرد بورژوازی می‌انجامد که خود جزو مقوله دیکتاتوری پرولتریست و به هیچ وجه در مدد گسترش مناسبات سرمایه‌داری نبوده و به رشد بورژوازی میدان نمی‌دهد .

به هر حال انقلابات دمکراتیک علیرغم برخی وجوه مشترک دارای تنوع بسیار زیادی است . بایستی مشخصات ، خصلتها و مضامین دقیق آنرا شناخت ، صف بندی نیروها ، ترکیب طبقات شرکت‌کننده ، درجه رشد وسایل تولیدی ، تجهیز و صف آرائی نیروها ، عوامل تاریخی داخلی و خارجی و همه را تمیز داد .

مثلا در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه که آنهم یک انقلاب دمکراتیک بورژوازی بود می‌بینیم که بورژوازی انقلابی و رادیکال بدون هر اس از پیشرفت و تعمیق انقلاب ، استبداد دفتودالی فرانسه را که خانوادۀ بوربونها در رأس آن قرار داشتند بجز ضربات قاطع خود داغان کرد ، علت آن این بود که بورژوازی فرانسه از لحاظ اقتصادی و آگاهی و تشکل قدرت آنرا داشت که بتواند دفتودالیسم را از بین ببرد ، از آن گذشته شرایط تاریخی تکامل اقتصادی و اجتماعی آنروز فرانسه به بورژوازی این رسالت را می‌داد که رهبر انقلابی و در رأس نیروهای خلق ، بساط استبداد دفتودالی را که به مانع رشد و گسترش و تکامل جامعه تبدیل شده بود از سر راه خود جبارو کند ، دستگاه استبداد دفتودالی فرانسه علیرغم وجود رفرم‌های کسه در حد توانش برای پیشرفت بورژوازی داده بود دیگر قادر نبود بیش از این مناسبات حاکم را بشکند ، از طرفی دولت بوربونها در آستانه انقلاب دیگر توانائی حکومت کردن را از دست داده بودند ، در انقلاب فرانسه بورژوازی در رأس جنبش قرار داشت و متحد خلق بود ، پرولتاریا ، دهقانان و سایر اقشار خلق در بیشتر موارد منافع یکسانی با بورژوازی داشتند ، پرولتاریا

هنوز دارای قدرتی مستقل نبود و رشد او وابسته به رشد بورژوازی بود از این رو پرولتاریا را دیکتاتور خود بورژوازی تحت شعارهای بورژوازی مبارزه می‌کرد، حتی بورژوازی فرانسه نیز علی‌رغم رادیکالیسمی که به لحاظ شرایط تاریخی از آن برخوردار بود و با تمام استقلالش، از آنجا که حفظ مالکیت خصوصی اساس برنامه‌ها و راه‌ها را تشکیل می‌داد لذا در مقابل اعمال رادیکالیسم پرولتاریا از خود تردید و تزلزل نشان می‌داد و این امر او را به هواداری از مشروطه سلطنتی سوق می‌داد "پرولتاریا بود که بورژوازی فرانسه را به طرف جمهوریخواهی و اینجا و آنجا بطرف تسلیح عمومی و پذیرش سیستم انتخابات مستقیم و همگانی، شناخت حق کار و روشن دادن به آزادیهایی سیاسی و اتحاد پرولتاریا می‌کشاند" (۱۴۳).

به هر حال انقلاب کبیر فرانسه که تا ۱۸۷۱ (کمون پاریس) مراحل مختلفی را طی می‌کرد و باعث سیادت کامل بورژوازی شد، در آن مقطع بورژوازی فرانسه، تا کمون پاریس که پرولتاریا مستقلاً در مقابل بورژوازی قرار گرفت، خطی انقلابی داشت و جزو نیروهای محرکه انقلاب بشمار می‌رفت.

اما انقلاب ۱۸۴۸ آلمان وضعیت دیگری داشت. تحت تاثیر فرمایشی که پادشاه پروس ز بیرفشار عوامل داخلی و خارجی (نتایج انقلاب فرانسه و شکست ناپلئون) بنفع توسعه روابط بورژوازی بوده و از این طریق اصلاحاتی که در فنلاند، ایسم و آرد ساختند در نتیجه طی نزدیک به چهل سال تغییرات زیادی را در جهت رشد عناصر سرمایه‌داری و مناسبات ناشی از آن در ساخت فنلاند، آلمان بوجود آورد. این امر باعث شد تا این اصلاحات راه را برای گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری و توسعه و تکامل وسایل تولیدی بگشاید، بدین ترتیب تضاد بورژوازی با فنلاند ایسم و مناسبات ناشی از آن، تا حدودی که این اصلاحات ایجاد می‌کرد تخفیف می‌یافت، در واقع امر بورژوازی آلمان تا حدودی با راه‌های گشوده شده توسط شاهزادگان آلمان روبرو بود از این رو دلیلی برای نشان دادن اراده سیاسی و مخالفت جدی با مناسبات سیاسی حاکم را نمی‌دید، گذشته

از این بورژوازی آلمان ، پرولتاریای نسبتاً متشکلی را در برابر خود داشت که به موازات رشد سرمایه داری او هم رشد و پرورش یافته بود لذا به هیچ وجه حاضر نبود با چنین نیروئی متحد شود. پرولتاریای آلمان شبیه پرولتاریای ۱۷۸۹ فرانسه نبود ، بیشتر شبیه پرولتاریای ۱۸۴۸ این کشور بود ، لذا همه اینها در ترس و بزدلی بورژوازی موثر بود ، بدین دلیل زمانی هم که تحت تاثیر بحران ۱۸۴۷ مصمم به کسب قدرت سیاسی شد ، هنوز قدم اول را برنداشته ترجیح داد از انقلاب دست کشیده و با دستگاه سلطنت در جهت سرکوب رادیکالها (طبقه کارگر و خرده بورژوازی) متحد شود لذا انقلاب شروع نشده به پایان رسید . مارکس در ارزیابی انقلاب ماه مارس نوشت : "انقلاب ماه مارس پروس را نه می توان با انقلاب ۱۶۴۸ و نه با انقلاب ۱۷۸۹ - فرانسه مقایسه کرد . در سال ۱۶۴۸ بورژوازی علیه سلطنت ، اشرافیت فنودال و کلیسای حاکم ، با اشرافیت جدید متحد شده بود ، در سال ۱۷۸۹ - بورژوازی علیه سلطنت ، اشرافیت و کلیسای حاکم هم پیمان خلق بود ، سر مشق انقلاب ۱۷۸۹ (لا اقل در اروپا) انقلاب ۱۶۴۸ بود و انقلاب ۱۶۴۸ را فقط قیام هلندیها علیه اسپانیا سرمشق بود . در هر دوی این انقلابها بورژوازی طبقه ای بود که واقعا در راس جنبش قرار داشت ، پرولتاریا و جناحهای غیر بورژوازی دیگر خلق منافع جدا از منافع بورژوازی نداشتند و یا هنوز بصورت طبقات و یا اقشاری که صاحب تکوین مستقلی شده باشند نبودند . انقلابهای ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ انقلابهایی • تنها انگلیسی و فرانسوی نبودند آنها شمول اروپائی داشتند ، آنها به تنها پیروزی طبقه اجتماعی مشخصی را به یک نظام سیاسی کهنه نشان میدادند ، آنها اعلامگر نظامی سیاسی برای جامعه جدید اروپائی بودند ، بورژوازی در آنها پیروز شد و لسی پیروزی بورژوازی آن موقع پیروزی یک نظام اجتماعی جدید بود ، پیروزی مالکیت بورژوازی بر مالکیت فنودالی ... " سپس مارکس مینویسد : "در انقلاب مارس پروس از همه این حرفها خبری نبود ، انقلاب فوریه - ناقض سلطنت مشروطه در واقعیت و حاکمیت بورژوازی بصورت نظری بود انقلاب پروس میرفت که سلطنت مشروطه را نظرا و حاکمیت بورژوازی را واقعا

بوجود آورد، از اینکه انقلابی اروپائی باشد وسیعاً دور بود. انگلیس بی  
 جان یک انقلاب اروپائی در یک کشور عقب مانده بود. بجای اینکه جلوتر  
 از قرن خود باشد، از قرن خویش بیش از نیم قرن عقب بود، از همان ابتدا  
 فرعی بود. ولی معروف است که معالجه بیماریهای فرعی مشکلتر است از  
 بیماریهای اصلی و آنها به جسم لطمه زیادی میزنند، در اینجا صحبت بر سر  
 ایجاد یک جامعه جدید نبود، بلکه بر سر تجدید تولد جامعه ای دور میزد که در  
 پاریس مرده بود. انقلاب پروس حتی ملی، آلمانی هم نبود بلکه از اصل  
 خصلت پروسی ایالتی داشت، وینیهای، گاسلیها، مونیخیها، در تمام  
 قیامهای ایالتی گوناگون دیگر در کنار آن می‌دیدند و از آن سبقست  
 می‌گرفتند. بورژوازی آلمان چنان به گاهلی، بزدلی و آهستگی رشد  
 یافته بود که در آن لحظه که تهدیدکنان با فتوای لیسمرود در روشد، خود را در  
 مخاطره پرولتاریا و تمام جناحهای خلقی می‌دید که با پرولتاریا منافع  
 و افکار خویشاوندی داشتند. او منافع یک جامعه جدید را علیه یک جامعه  
 کهنه نمایندگی نمی‌کرد. سگان انقلاب را نه به این علت که خلق پشیمان  
 او بود در دست داشت بلکه از این رو که خلق او را به جلو هل می‌داد، قشری  
 از دولت قدیم بود که در سربسرون آوردن از خاک پیروز نشده بود، اکنونش  
 زلزله‌ای به سطح زمین یک دولت جدید پرتاب کرده بود، بدون اعتماد به  
 خود، بدون اعتقاد به خلق، غرغرکنان علیه دوست بالایشها و لرزان در  
 مقابل پائینیها، نسبت به هر دو جانب خود خواه و آگاه بر خود خواهی خود،  
 علیه اعتدالیها انقلابی و در برابر انقلابیها اعتدالی بود، به شما اثر خود  
 ظن می‌ورزید، افکارش لاطا ثلات بود، از طوفان جهانی می‌ترسید ولی آنها  
 استشمام می‌کرد، عاری از نیرنگ درهمه جهات و دزد در همه جهات بسود،  
 دون صفت بود، زیرا که اصالت نداشت ولی اصل در دون صفتی بود، با  
 امیال خود سوداگری می‌کرد، بدون اراده بود، بدون اعتماد به خود، بدون  
 اعتقاد به خلق، بدون رسالت تاریخی، پیر فرتوت مطرودی را میمانست  
 که محکوم به آن باشد که نخستین جوانی یک خلق نیرومند را در  
 هریان فرتوت منافع خود هدایت کرده منشعب سازد، بدون چشم، بدون

گوش ، بدون دندان ، بدون همه چیز ، وبدین شکل بورژوازی پروس سکان دولت پروس را بعد از ماه مارس در دست خودنها ده دید .

از این رو این نقل بلندمارکس در رابطه با انقلاب ۱۸۴۸ آلمان را ، آوردیم که ضمن دقیقترین تعریفی که در این نقل قول از کیفیت نیروهای شرکت کننده در انقلاب آلمان ارائه شده ، کیفیت بورژوازی در ارتباط با رفرم ، نحوه شرکت ، اهداف ودلائل بزدلی ، زبونی و خود غرضی آنرا به بهترین وجهی تصویر می کند . در عین حال انقلاب ۱۸۴۸ آلمان نقطه عطفی است که شیوه سرمایه داری وتکامل آنرا در بطن سیستم فئودالی و نتایج رفرمهایی که در نتیجه آن صورت می گیرد را بطور کلی نشان می دهد . در نتیجه این روند انقلابات بورژوازی و یا شکل و شیوه استقرار بورژوازی از مضامین و خصلتهای خاصی برخوردار می گردد . همینطور است صف بندی طبقات و نیروها ومضمون مشخص "خلق" ، در انقلاب ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ بورژوازی جزو خلق انقلابی ورهبران بود و رسالت دگرگونی جامعه را بعهده داشت اما در انقلاب آلمان اوضاع عمومی عوض می شود . در عین حال که انقلاب بورژوازی است اما ترکیب ، خصلت وشکل و شیوه آن فرق می کند ، در انقلاب آلمان تحت تاثیر فرمهای متعدد بِنفع رشد سرمایه داری ، اساسا بورژوازی با مانعی جدی در راه پیشرفت خود مواجه نبود بعدها نیز این فرمها در حد خواست بورژوازی و بِنفع رشد و گسترش با زهم بیشتر شیوه تولید سرمایه داری به اجرا در آمد بطوریکه در مدت کمی آلمان از نظر تکنیک و صنایع جهش وار ترقی کرد . بدین ترتیب انقلاب بورژوازی آلمان برخلاف انقلاب فرانسه بدون اینکه "انقلابی دست و پا دار باشد" پیروز شد . در دوران بعد از انقلاب نیز بورژوازی با هیچ مانعی از طرف حاکمیت سیاسی روبرو نشد ، بلکه بدلیل رشد کمی و کیفی پرولتاریا ، حاکمیت سیاسی در دست اشراف بعنوان ابزاری در جهت سرکوب حرکت های کارگری مورد موافقت بورژوازی آلمان قرار داشت ، لذا طبقه کارگر با بورژوازی روبرو بود که در مقابل سلطنت کا ملار تسلیم فرود آورده و با آن دارای منافع یکسانی بود ، از این رو پرولتاریا ناگزیر می با یست حساب خود را از بورژوازی جدا می کرد ،

هرچه این مناسبات گسترش می‌یافت و سرمایه‌داری تفوق پیدا می‌کسرد، مبارزات طبقه کارگر حالت و خصوصیت سوسیالیستی بیشتری پیدا می‌کرد در واقع زمانی که بورژوازی بواسطه فرم‌ها و ابزارها را بروی خود گشوده دید و مناسبات کاپیتالیستی تولید بتدریج وبدون انقلاب ظفرمند مسلط گردید جا معه آلمان دیگر مرحله انقلاب دمکراتیک را پشت سر گذاشته و حفظ و گسترش آن نمی‌توانست مورد نظر قرار گیرد. لذا بقول لنین "سرنگونی این حاکمیت و اینجا سوسیالیسم هدف روند انقلابی جا معه آلمان شده بود" (مسئله جمهوری دمکراتیک در آلمان را مشکل می‌توان از مسأله سوسیالیسم جدا کرد) لنین، دوناکتیک.

انقلاب دمکراتیک روس نیز دارای جنبه‌های زیادی هست که شباهت بیشتری به روند انقلاب و تکامل آن در آلمان دارد. در اینجا نیز رژیم فئودالی تحت تاثیر وضعیت داخلی و اوضاع اقتصادی در اروپا، از نیمه دوم قرن نوزدهم، بِنفع رشد و گسترش مناسبات و شیوه تولید سرمایه‌داری، دست به یکسری اصلاحات ازبلازده که تحت تاثیر آن بورژوازی روس توانست بدون مواجهه با موانع عمده‌ای به رشد خود ادامه دهد. بعد از فرم ۱۸۶۱، بخشی از مناسبات و شیوه فئودالی که مانع رشد بورژوازی بود ملغی گردید، رشد شیوه تولید سرمایه‌داری در بخشهای عمده نظیر کشاورزی و صنعت جهش وار امکان پذیر شد که لنین این تغییرات را در کتاب خود بنام (رشد سرمایه‌داری در روسیه) به بهترین وجهی تحلیل کرده است لذا در سالهای قبل از انقلاب ۱۹۰۵ سرمایه‌داری بعنوان عنصر رشدی بنده "شدیدا در حال توسعه و تعمیم بود" این پروسه بعد از انقلاب ۱۹۰۵ نیز ادامه یافت. از آنجا که رفرمهای تزار تا حدود زیادی راه را برای رشد کاپیتالیسم در اقتصاد روسیه باز کرده بود بورژوازی روسیه نیز مثل هم طبقه‌های آلمانی خود ضرورت چندانی نمی‌دید که بطور جدی با سلطنت تزار درگیر شود و برخلاف بورژوازی فرانسه عاری از خصلت انقلابی بود، عوامل دیگری هم در تزلزل و نوسان شدید بورژوازی روس دخیل بود از جمله رشد و تکامل طبقه کارگر که همزمان با رشد بورژوازی و بموازات آن صورت گرفته و بیسش از

از پرولتاریای آلمان از آگاهی و تشکل برخوردار بود، سرمایه‌داران روس حزب پرولتری نظیر حزب بلشویک را در مقابل خود داشتند از این رو تمایلی برای تعمیق انقلاب و اتحاد با چین نیروئی که دارای حزب طبقاتی خاص خود بود و از استراتژی و تاکتیک و برنامه منسجمی برخوردار بود، برخوردار نمی‌دید. این وضعیت نه تنها در انقلاب ۱۹۰۵ بلکه در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ نیز صادق بود. در این مقطع عوامل بسیاری باعث شد تا بورژوازی علی‌رغم میل باطنی خود به انقلاب صحه بگذارد ولی "این کار را زمانی انجام داد که امپریالیستهای انگلیس هم که دارای منافع زیادی در روسیه بودند، ناگزیری سرنگونی تزار را درک کرده بودند. از جمله این عوامل شکست پی در پی ارتش تزار در جبهه‌های جنگ، عدم توانائی او در فائق آمدن بر بحران و مقابله با جنبش توده‌ای - کارگری و هدایت جامعه به گذار آرام به شیوه تولیدکاپیتالیستی که علی‌رغم فرمهای استولوپین در آن توفیق حاصل نکرد. از این روصف بندی نیروها و مضمون و خصوصیت وجهت اصلی انقلاب و نیروهای شرکت کننده در آن بطور کلی با انقلابات دمکراتیک فرانسه، انگلیس و حتی تا حدودی آلمان متفاوت بود و نیروهای تشکیل دهنده جبهه انقلاب (خلق) ورهبری و اهداف آن نیز متناسب با وضعیت اقتصادی، اجتماعی روسیه دارای ویژگی خاصی بود، (اولین مرحله انقلاب دمکراتیک ایران نیز که به انقلاب مشروطیت معروف است بدلیل سلطه امپریالیستهای روس و انگلیس و ساخت فئودالی جامعه دارای شکل و مضمون و اهداف دیگری بود که آنرا از انقلاب روس متمایز می‌کرد. در اینجا روابط ماقبل سرمایه‌داری سیادت داشت و توده اصلی آنرا دهقانان تشکیل می‌دادند. پرولتاریای صنعتی برخلاف روسیه از کمیت و کیفیت بسیار پائینی برخوردار بود. در همین حدود هم فاقد تشکیلات حزبی منسجم و خاص خود بود در عین حال بورژوازی هم فوق العاده ضعیف، عقب مانده و بزدل و از کار افتاده بود.

ایران تحت سیطره امپریالیستهای روس و انگلیس قرار داشت از این طریق بتدریج وارد مدار اقتصاد جهانی شده بود. بورژوازی در مقابل

نیروهای بالقوه دهقانان و خصلت انقلابی عناصر پرولتاریائی کسسه خواهان سرنگونی نظامات فرسوده، اخراج امپریالیستها و رفع ستم ملی بودند، آماده سازش با امپریالیسم و دربار بود، با لایحه بورژوازی بزرگ ایران که بتدریج دلالتی کالاهای امپریالیستی در داخل را بعهده گرفته بود از طرفی با شروع بهره برداری از اراضی کشاورزی تحت مناسبات فئودالی دهقانان را استثمار می کرد از این رو منافع خود را با منافع امپریالیسم و تا حدودی دربار منطبق می دید و در ترس از تعمیق انقلاب هیچگونه گرایش واقعی به ادامه آن از خود نشان نمی داد. در این انقلاب فقط بخش متوسط بورژوازی علیرغم تردید و تزلزل خود تا مقطعی از آن پشتیبانی می کرد آنهم تا حدودی که با منافع او در آن شرایط همخوانی داشت نه پیش از آن.

در اینجا تردید و تزلزل بورژوازی بیش از همه از ضعف تاریخی او نیز ناشی می شد. نه تنها مناسبات فئودالی در راه رشد و مانع ایجاد کرده بود بلکه سرمایه و کالاهای امپریالیستی نیز سرمایه ملی را در محاصره میدان رقابت خود بهم می فشرد. این امر نه تنها زمینه عینی و پایگاه اقتصادی بورژوازی ملی را در داخل محدود و ناموثر می نمود، بلکه بدلیل گرایش سرمایه به افزایش نرخ سود در بخشهای کمپرا دوری و عدم تسامان رقابت سرمایه ملی با سرمایه و کالاهای امپریالیستی او را بیشتر متعایل به سرمایه گذاری در تجارت می گردبنا بر این هر چند که بخشی از بورژوازی متوسط تلاش می کرد تا بلکه از زیر فشار سرمایه و کالاهای امپریالیستی و مناسبات فرسوده فئودالی خلاصی با بدویا لاقط حاکمیت سیاسی مشارکت کنند اما عوامل عینی داخلی و بین المللی او را در موقعیتی قرار داده بود که بتوانند بعنوان رهبران انقلاب سیستم و شیوه تولیدی جدیدی را از راه انقلاب جایگزین سیستم و شیوه تولیدی کهنه کنند، ضعف و عقب ماندگی بورژوازی ملی در دوران جدیدی که در حال آغاز شدن بود از سوئی و تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ناشی از گذار سرمایه به مرحله امپریالیسم از سوی دیگر این رسالت را از بورژوازی ملی سلب می نمود. فقط نیروهای قادر به

رهبری و سرانجام بخشیدن به انقلاب بودند که هیچگونه منافعی در ادا مسـ  
وضع موجودند داشتند و منافع آنها به سرنگونی استبداد سلطنتی، نابودی  
مناسبات فئودالی، قطع سلطه و نفوذ امپریالیستها و وابسته بود، از اینجا  
خصلت، مضمون، نیروهای شرکت کننده در انقلاب، جهت املی ضربت و  
اهداف انقلاب دمکراتیک (در عین بورژوازی بودن آن) با انقلابات دیگر  
فرق می‌کرد.

بنا بر این خصلت، مضامین و اهداف جنبش دمکراتیک عمدتاً بر می-  
گردد به دورانی که این جنبش و انقلاب در آن بوقوع می‌پیوندد و به شدت و  
درجه تکامل اقتصادی، اجتماعی جامعه، صف آرایی و ترکیب طبقات  
شرکت کننده در آن نهفته است. اینکها انجام و سرانجام انقلاب چگونه  
خواهد بود، بسته به شرایط تاریخی، تکامل اقتصادی، اجتماعی و اینکه  
کدام یک از طبقات اجتماعی شرکت کننده در آن در تعیین مسیر رهبری و  
ارائه تاکتیکها، سیادت خواهد داشت، تنها نمی‌توان به شعار عام  
انقلاب دمکراتیک اکتفا کرد، مثلاً در روسیه برخیها اعتقاد داشتند که چون  
محتوی انقلاب بورژوازی است بنا بر این رهبری آنهم بایستی توسط  
بورژوازی اعمال گردد، اینها به واژه عام انقلاب بورژوازی دمکراتیک تکیه  
می‌کردند بدون اینکه شرایط ویژه و اوضاع مشخص روسیه و تغییر و تحولات  
بین المللی را در نظر گیرند، در ایران نیز در دوران انقلاب مشروطه  
گروههای سوسیال دمکرات و بعدها حزب کمونیست با لایح در دوره دوم و اوایل  
حکومت رضا خان دچار همین انحراف شده بودند. پاره‌ای از آنها چنین  
ارزیابی می‌کردند که انقلاب ایران چون خصلت بورژوازی دارد لذا لازم  
نیست که سوسیال دمکراتها بطور مستقل به فعالیت بپردازند و در فکر کسب  
حاکمیت سیاسی باشند چرا که در این صورت بورژوازی را مانده و انقلاب  
را متوقف خواهند کرد، بلکه بایستی بصورت کمک به را دیگالتر شدن  
انقلاب بورژوازی عمل کنند. این انحرافات که ناشی از عدم درک و تشخیص  
صحیح نیروهای انقلاب، طبقات شرکت کننده در آن، شرایط عینی داخلی  
و تحولات بین المللی بود بعدها نیز بصورت ملی دانستن کودتای رضا خان

و حمایت از آن ، ادا مه یافت که در پی خود لطمات جبران ناپذیری بر پیکر جنبش سوسیال دمکرات و کارگری ایران وارد آورد .

نمونه دیگری که می توان ذکر کرد و دارای برخی ویژگیهای جنبش انقلابی ایران از دوره اشغال امپریالیستهای روس و انگلیس بود ، انقلاب دمکراتیک ویتنام است . تروئشین در تعریف مضمون ، ویژگیها و اهداف انقلاب دمکراتیک ویتنام می نویسد " انقلاب ویتنام دو وظیفه داشت : ۱ - وظیفه ضد امپریالیستی یعنی بیرون راندن امپریالیستهای متجاوز و کسب استقلال ملی ۲ - وظیفه ضد فئودالی یعنی سرنگونی مالکان ارضی و تحقق شعار زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند . این دو وظیفه بنحویه جدائی ناپذیری به یکدیگر مربوطند .

برای بیرون راندن امپریالیستها بایستی مالکان ارضی را سرنگون کرد و برای سرنگون کردن مالکان ارضی می بایست امپریالیستها را بیرون ریخت . در جامعه ویتنام چه نیروهای وظیفه سرنگونی امپریالیستها و فئودالها را بعهده دارند؟ این نیروها عبارتند از چهار طبقه خلق : طبقه کارگر ، دهقانان و خرده بورژوازی و بورژوازی ملی - لیکن بطور عمده طبقه کارگر و دهقانان ، زیرا اینان اکثریت مطلق خلق ویتنام را تشکیل می دهند " وظایف انقلاب ایران نیز در اوایل جنبش دمکراتیک که مراحل مختلفی را طی نمود و با لایحه خاصی که ایران مدتها تحت اشغال امپریالیستهای روس و انگلیس بود (هرچند که بدلیل رقابت ایمن دو استقلال ظاهری خود را حفظ کرده بود) عبارت بود از وظیفه ضد امپریالیستی یعنی اخراج امپریالیستهای روس و انگلیس از بخش وسیعی از خاک ایران لغو قراردادهای اسارتبار ، قطع هرگونه وابستگی اقتصادی ، سیاسی و نظامی و کسب استقلال ملی . وظیفه ضد فئودالی یعنی سرنگونی مالکان ارضی و تحقق شعار زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند . بدیهی است که شرایط اقتصادی و اجتماعی آنروز که در صفحات قبل مفصلاً بدان پرداخته ایم ایجاب می کرد که نیروهای تشکیل دهنده جبهه انقلابی را کارگران ، دهقانان ، بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهر و روستا تشکیل

دهد که ستون فقرات آنرا اتحاد کارگران و دهقانان که اکثریت مطلق خلق را تشکیل می‌دادند، تشکیل می‌دهد و رهبری پرولتاریاها من پیروزی قطعی و تحقق اهداف انقلاب می‌بود. در این مرحله خصلت دمکراتیک انقلاب از اتحاد فوق ناشی می‌شد که بر زمین عینی منافع مشترک کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط ملی استوار گردید. همانطور که در پیش‌گفتیم این امر از اینجاست که می‌شد که در کشور ما هم مثل ویتنام (علیرغم برخی ویژگیها نظیر وجود ملیت‌های مختلف، فرهنگ، سنن و مذاه‌سبب و ویژگیهای متفاوت، تکامل ناموزون در هر یک از این مناطق) روابط تولیدی ماقبل سرمایه‌داری مسلط بود و مناسبات فئودالی سیادت داشت اکثریت مطلق خلق را توده‌های دهقانی تشکیل می‌دادند که طبقه کارگر، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی نیز همراه آن به درجات مختلف زیرستم استعمار مناسبات فئودالی، سلطنت مطلقه و امپریالیستهای متجاوز و غارتگر قرار داشتند، پرولتاریای صنعتی درجا مع آنروز ما دارای کمیت ناچیزی بود اما بدلیل شرایط تاریخی بالاخص بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، دارای پتانسیل انقلابی و اتوریته‌ای بود که خصاثل انقلابی و اهداف مقدس او را در بین خلق و بخصوص دهقانان رواج داده تا حدودی اعتمادهای آنها را به خود جلب کرده و وحدت آنرا میسر می‌ساخت. از طرفی بورژوازی ملی در عین حال که تحت فشار مناسبات فئودالی و سلطنت مطلقه از یکطرف وستم امپریالیستهای خارجی از طرف دیگر قرار داشت، عوامل مختلفی باعث سازشکاری و ضعف و تنزل و بهر روز تمايلات شدیدی فرمیستی در آن می‌گردید، خصلت عقب‌ماندگی، فرصت‌طلبی، حمایت آنها از سلطنت قاجار، رشد بورژوازی کمپرادور، از طرفی نیروی عظیم و انقلابی دهقانان، خصلت انقلابی عناصر پرولتاریائی، شکل‌گیری و توسعه پیشاهنگ پرولتاریا، بطور کلی آمادگی به سازش با دربار و امپریالیستها را در این طبقه بیشتر می‌نمود. از این رو علیرغم اینکه بورژوازی متوسط ملی در مقاطع زیادی در جبهه نیروهای انقلابی قرار داشت اما این اتحاد بسیار لرزان، شکننده و توانم‌ها خیانت از طرف بورژوازی

بود. لنین در طرح اولیه تظاهرات ملی و مستعمراتی تاکید می‌کرد که سه "در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره یک جنبش بورژوا دمکراتیک در حال شکفتن است. این جنبشها مبارزه را علیه فئودالیسم آغاز کرده‌اند. هسته مرکزی آنها جنبش دهقانی است که علیه اربابها و زمینداران بزرگ و همه پدیده‌ها و بقایای فئودالیسم مبارزه می‌کنند. علاوه بر این، این جنبشها بخاطرستم امپریالیستی صاحب یک خصلت ویژه شده‌اند. یعنی انقلابهای بورژوا دمکراتیک هستند که در عین حال با سلطه امپریالیستی اروپائی و آمریکائی به کشور خود نمیرد می‌کنند" (۱۹۲۴) لنین تاکید داشت که "بورژوازی این سرزمینها آماده همکاری با امپریالیسم علیه نیروهای انقلابی کشور خود میباشند. امپریالیستها خصلت ضد انقلابی و رآمی‌شنا سند و می‌کوشند که با انجام برخی اصلاحات نظرا و را به اتحاد با خود جلب کنند. به همین دلیل در بین بورژوازی کشورهای استعمارگر و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تفاهمی بوجود آمده است بطوری که بورژوازی کشورهای سرکوب شده با اینکه از جنبش ملی هم حمایت می‌کنند با زبانه‌ی با بورژوازی امپریالیستی وارد توافق می‌شود. یعنی همگام با او علیه تمام جنبشها و طبقات انقلابی مبارزه می‌کند" (کنگره دوم انترناسیونال سوم، جلد ۳) در مورد وظایف کمونیستها "علیرغم اینکه توده‌های اصلی شرکت کننده و عملی کننده این انقلابها را دهقانان تشکیل می‌دهند اما تا کتیک اطمینانی کمونیستها در این کشورها با بداین باشد که در راه جنبش دمکراتیک بورژوازی جا بگیرند" (لنین، همانجا) بدین ترتیب می‌بینیم که فرمول بندی فوق (تناسب قوا، اهداف و وظایف انقلاب) در اینجا نیز صدق می‌کند.

این امر در جنبش انقلابی خلق بویژه جنبش مستقل طبقه کارگران در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۲ هم صادق بود، بدین مفهوم که هم تحسولات بین المللی و هم موازنه نیروهای طبقاتی در داخل بنفع کسب حاکمیت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدان او تغییر یافته بود. به همین نسبت ناپیگیری و تزلزل بورژوازی متوسط ملی که تحت تاثیر گسترش بازاریهای